

«**در ادامه، مصاحبه را با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمدباقر گلپایگانی آغاز می‌کنیم، جناب‌عالی از زاویه دید خود به حادثه فیضیه بپردازید.**

- فضیه مدرسه فیضیه به این شکل بود که دهم فروردین ۱۳۴۰ آیت‌الله‌العظمی بروجردی رحلت کردند. شاه از ایشان یک هراسی داشت و با توجه به اینکه در سال ۱۳۳۹ نسبت به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اقدام کرده بود؛ ولی جرأت ابراز آن را آن‌گونه که باید و شاید نداشت تا اینکه ایشان رحلت کردند.

در ۱۴ بهمن ۱۳۴۱ در تعطیلی مجلس سنا و شور، قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی به تصویب وزرایعنی دولت، بدون نمایندگان رسید و در شانزدهم بهمن به‌وسیله روزنامه کیهان و اطلاعات اعلام شد.

همان شب علمایی همچون مرحوم آقا، مرحوم آیت‌الله‌العظمی خمینی، آیت‌الله‌العظمی نجفی و… در منزل مرحوم آیت‌الله‌العظمی حائری جلسه گذاشتند و در این جلسه مقرر شد، همه برای شاه تلگراف بزنند.

بعضی هفدهم بهمن و بعضی هجدهم بهمن تلگراف زدند که مرحوم آقا در تاریخ هفدهم تلگرافی به شاه زدند و نسبت به موضوع قسم که در قانون اساسی به «قرآن» و کلام‌الله مجید منحصر بود اما رژیم آن را به «کتاب آسمانی» تبدیل کرده بودند، اعتراض کردند و بقیه مراجع هم همین‌طور به‌مرور تلگراف زدند.

البته این را هم باید بگویم که بعد از فوت آیت‌الله‌العظمی بروجردی ^{رحمه‌الله}، شاه به‌خاطر اینکه خیالش از حوزه علمیه راحت باشد، تلگراف تسلیت را به آیت‌الله‌العظمی حکیم ^{رحمه‌الله} در عراق زد که مرجعیت را به آنجا منتقل کند؛ چون مرسوم بر این بود که شاه به هر کسی تسلیت می‌گفت، مرجعیت اعلی بر او متصور می‌شد؛ لذا برای اینکه مرجعیت را از حوزه قم بردارد، این کار را انجام داد. مثلاً در قضیه آیت‌الله آقا سیدابوالحسن، شاه به آیت‌الله‌العظمی بروجردی تلگراف زد؛ اما بعد از فوت ایشان، برای اینکه مرجعیت را از قم بردارد، به آیت‌الله حکیم تلگراف زد.

خلاصه، شاه در جواب تلگراف مراجع قم، اولاً از عنوان حجت‌الاسلام برای مراجع استفاده کرد و به آن‌ها آیت‌الله گفت و آنها را به قول خودش تحقیر کرد و بعد هم گفت: این اعتراض شما مربوط به دولت است و شما به دولت مراجعه کنید و جواب‌تان را از دولت بگیرید.

یک جسارت دیگری هم کرد و گفت: توفیق شما را در ارشاد عوام، از خداوند متعال مسئلت دارم؛ یعنی شما عوام را نصیحت کنید و نیازی نیست که من را نصیحت کنید و خود من به این چیزها وارد هستم واز همه بهتر می‌دانم که اوضاع مملکت چطور است! این مطالب را گفت و تمام علما نسبت به این قضیه، موضع گرفتند و تلگراف‌هایی را به نخست‌وزیر آن زمان، اسدالله علم زدند. رفت و آمد‌ها به‌همین مناسبت زیاد بود و تقریباً یک نهضت دو ماهه‌ای ایجاد شد که مجلس مجبور شد، تقریباً کمی بیش از ۵۵ روز بعد از این قضیه، قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی را ملغی کند و این، یک پیروزی برای روحانیت بود.

شاه به‌خاطر اینکه یک خودی نشان دهد، در سوم بهمن سرکوب‌هایی را در بازار تهران علیه علما و جمعیت حاضر انجام داد و مرحوم آیت‌الله‌العظمی خوانساری ^{رحمه‌الله} که با جمعیتی به سمت منزل مرحوم آقای بهبهانی و مسجد آقا سیدعزیزالله می‌رفتند، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و مضروب شدند و حتی مرحوم آیت‌الله‌العظمی خوانساری هم، در آنجا به زمین خورد و عمامه ایشان افتاد و مورد جسارت قرار گرفت و به منزل برگشت. حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی در منزل آیت‌الله بهبهانی و شیخ عباسعلی اسلامی سخنرانی کرده بود.

در تاریخ چهارم بهمن، شاه به قم آمد. علما اعلام کردند که آقایان بیرون نروند و وقتی شاه برای سخنرانی آمد، هیچ‌کس نرفت، فقط دولتی‌ها بودند و عده‌ای را هم از تهران آورده بودند.

وقتی شاه این منظره را دید، حتی به حرم هم مشرف نشد؛ چون در سابق وقتی شاه می‌آمد، هم استقبال از او مهم بود و هم با مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی ^{رحمه‌الله} در حرم ملاقات می‌کرد؛ یعنی مرحوم آیت‌الله بروجردی به حرم می‌رفتند و توقع بر این بود که مراجع به حرم بروند و شاه با آن‌ها ملاقات کند و ایشان، به‌خاطر همین اوضاعی که پیش آمده بود که مراجع بی‌اعتنایی کردند و نرفتند و مردم هم نرفتند، اینجا بود که جلوی این پیروزی بود که نصیب روحانیت شده بود؛ ارتجاع سیاه و ارتجاع سرخ را بیان کرد و این القاب را به روحانیت نسبت داد و گفت که ارتجاع سیاه، حتی از کمونیسم و کمونیست‌ها که ارتجاع سرخ هستند هم بدتر هستند، از توده‌ای‌ها هم بدتر هستند. در ایام عید به‌خاطر این پیروزی که روحانیت به دست آورده بود، تمام روحانیونی که در سراسر ایران بودند، به‌عنوان تبریک با شاگردانشان به قم آمده بودند و به‌صورت جمعیتی، از این خانه به آن خانه می‌رفتند و خلاصه این پیروزی بود که نصیب روحانیت شده بود؛ چون در این قضیه، شاه مفتضح شده بود و شکست شاهانه خورده بود و می‌خواست کاری کند که در لباس رضاشاه ظاهر شود؛ لذا پسر پاکروان را که خودش ضارب مسجد گوهرشاد مشهد بود، مأمور بر این قضیه کرد و نصیری یک طرحی را با شاه مطرح کرد که در فیضیه نیز همچون مسجد گوهرشاد عمل کنند و همین‌طور هم شد و قرارشان بر این شد که هرجا در قم بر خلاف مصلحت مملکت و… صحبت کردند، شما بروید و بریزید و بکوبید.

مزدوران رژیم قصد داشتند، سرکوب‌ها را از منزل مراجع آغاز کنند که یکی منزل حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی^{رحمه‌الله} بود، یکی مدرسه حجتیه بود که برای آقای شریعتمداری بود و یکی هم مدرسه فیضیه بود که برای آقا بود و مراسم شهادت امام صادق ^{رحمه‌الله} در آن برگزار می‌شد.

همان‌طور که اخوی محترم بیان کردند، مجلس مدرسه فیضیه، مجلسی سابقه‌دار بود و از زمان حاج شیخ بود و بعد هم، مرحوم آیت‌الله بروجردی به اینجا خیلی اهمیت می‌داد و مجلس می‌گرفت. رژیم شاهنشاهی قریب به ۴۰۰ نفر از عوامل خود را شب به قم آورده و در مدرسه حکیم الهی که الّا مدرسه علمیه امام صادق ^{رحمه‌الله} است، اسکان داده بود و این‌ها در آنجا آمده‌باش بودند و قیافه‌های همه آن‌ها مشخص بود.

آنها با ت و شلوار مشکی بودند، دستکش، پنجه بوکس و یک

چوب‌های کوچکی داشتند و چماق‌هایی برای خودشان آورده بودند و یکدیگر را می‌شناختند و یکدیگر را با رمز صدا می‌زدند و اگر می‌خواستند، با هم درگیر شوند، با رمز یکدیگر را صدا می‌زدند که مثلاً

ما از خودی هستیم و نزنید.

صبح قصد داشتند برای سرکوب به منزل امام خمینی ^{رحمه‌الله} بروند؛ اما



با ایشان همراه شدند.

یک گروهی هم جلوی حجره بودند؛ از جمله همین پسرعمه ما، مرحوم حاج‌آقا محمد بطحایی.

آیت‌الله حاج‌آقا علی صافی، آیت‌الله علوی، آقای شیخ علی الشتری و گروه زیادی بودند که در آنجا جلوی حجره ایستاده بودند و کماندوها چند مرتبه به حجره آقا هجوم بردند. وقتی این کار شروع شد، ما که از بالا نگاه می‌کردیم، دیدیم مردم پیروز شدند؛ چون عده این‌ها کم بود و در هر صورت مردم درخت‌ها را شکستند و با اینها گلاویز شدند و هنگامی که این‌ها دیدند، در حال کتک‌خوردن هستند، مدرسه را خالی کردند و ما از آن بالا دیدیم که به یک‌باره مدرسه خالی خالی شد.

مردم به حجره‌ها رفتند و این‌ها هم فرار کردند و بیرون رفتند. عده‌ای از طلاب هم که بالای پشت‌بام رفته بودند، چون از بالای پشت‌بام آجرهای لب پشت‌بام را جدا می‌کردند و بر سر این‌ها می‌زدند و آن‌ها هم مجروح می‌شدند، یک بار مدرسه خالی و ساکت شد.

همین‌طور نگاه می‌کردیم. تقریباً ۱۰–۱۵ دقیقه هیچ اتفاقی نیفتاد. برخی از این افراد در بیرون مدرسه فیضیه و همراه با کماندوهایی که با چوب و چماق و باتوم در بیرون مدرسه مستقر بودند، به داخل آمدند و تیر هوایی زدند. وقتی تیر هوایی زدند، مردم کمی ترسیدند و به داخل حجره‌ها رفتند و این‌ها آمدند و به سراغ تک تک حجره‌ها می‌رفتند و می‌گفتند: یا در حجره‌ها را باز کنید و یا حجره‌ها را آتش می‌زنیم.

یک توتل کتک از در حجره تا در مدرسه فیضیه درست کرده بودند. می‌گفتند: آقا را نزن؛ آقا را نزن…، یعنی بزن. بیشتر هم روحانیون را می‌زدند و خیلی با لباس شخصی‌ها کاری نداشتند.



آقای آل‌طه منبر بود و به‌خاطر اینکه مجلس متشنج نشود

و آن‌ها دوباره صلوات نفرستند، تکیه به صوت می‌خواند و برای آمدن آقا هم اصلاً صلوات نفرستاد.

آقا آمدند و سمت راست منبر، کنار همان پله‌های کتابخانه مستقر شدند. ایشان از منبر پایین آمد و حاج انصاری منبر رفت. حاج انصاری که منبر رفت، به محض اینکه شروع کرد، دوباره این‌ها شروع به فرستادن صلوات و ایجاد سروصدا کردند.

آقای حاج انصاری که پایین آمد، کسی آن وسط بلند شد و گفت: به روح پرفتن اعلی حضرت همایون رضاشاه کبیر صلوات بفرستید. یک طلبه‌ای هم آنجا بود و گفت: خفه شو! خلاصه درگیری شد.

بنده در صحنه حضور داشتم، وقتی درگیری و ضرب و شتم شروع شد، بنده برای حفظ جانم به طبقه بالای فیضیه، سمت راست، پشت آستانه رفتم.

در انائی از گیری طلاب، آیت‌الله گلپایگانی را به اتاق دوم سمت شرقی مدرسه فیضیه بردند. آنجا حجره‌ای بود مربوطه به مرحوم آقای باستانی نجف‌آبادی که آقا را به آنجا منتقل کردند. عده‌ای به‌خاطر اینکه خودشان از کتک خوردن در پناه باشند و عده‌ای هم برای دفاع از آقا به آن حجره رفتند و

از حجره‌ها این‌طور نبود. کسی به‌نام سرهنگ رضایی بود که معاون شهربانی قم بود. او آمد و گفت: یا در را باز کنید و یا ما الان بنزین می‌ریزیم و حجره را آتش می‌زنیم. این‌ها توجه نکردند. در داخل حجره‌ها فریاد «یا امام زمان ^{رحمه‌الله}» و «یا حجت‌بن‌الحسن ^{رحمه‌الله}» سر می‌دادند و سرهنگ رضایی آمد و با مشت و لگد، در حجره را شکست.

بالاخره همه حجره‌ها خالی شد و من و یک آقایی در آنجا مانده بودیم که پسر مرحوم آقا سیدمصطفی خوانساری ^{رحمه‌الله} بود که ایشان دست من را گرفت. آن‌ها به ایشان گفتند: چرا بچه‌ات را آوردی؟ او گفت: بچه من نیست، بچه آقای گلپایگانی است و با آقایش آمده است. آن‌ها گفتند: او را بیاورید. دست من در دست او بود و پایین آمدیم.

وقتی به پایین رسیدیم، هوا تاریک شده بود و دیدیم، کنار حوض تمام قرآن‌ها، عمامه‌ها، جامه‌ری‌ها و… را ریخته و آتش زده‌اند. هر طلبه‌ای هم که از آنجا رد می‌شد، عمامه او را برمی‌داشتند و در آتش می‌انداختند که بسوزد. ما آمدیم در کنار حوض، نمی‌دانم، همین سرهنگ رضایی بود و یا کسی دیگر که آمد و یقه پسر مرحوم آقا سیدمصطفی خوانساری را گرفت و گفت: پدرسوخته! بچه را بهانه کردی که کتک نخوری؟ او گفت: نه والله! خلاصه یک فصل کتک به او زدند.

□ **خود آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی ^{رحمه‌الله} چه زمانی از مدرسه بیرون رفتند؟**

• آقا در فیضیه بودند و چند مرتبه به حجره آقا حمله کردند و یکی از حجره‌هایی که از همه بیشتر پنجره و در و شیشه‌هایش شکسته بود، همین حجره‌ای بود که آقا در آن حضور داشتند و در حمله‌هایی که داشتند، پهلوی مرحوم آقای علوی را شکسته بودند، مرحوم حاج‌آقا علی صافی، جلوی در ایستاده بود و اجازه نمی‌داد، این‌ها داخل بروند. چون خیلی قوی بود و محکم ایستاده بود، بازوی او را گاز گرفته و با چوب زده بودند و بازوی ایشان تا مدت‌ها سیاه بود. مرحوم حاج‌آقا محمد، همشیره‌زاده که آن جلو بود و از آقا دفاع می‌کرد، سر و صورتش را شکسته بودند. این‌ها تا توانستند مجروحین را با ماشین به ساواک منتقل کرده و از آنان بازجویی می‌کردند و یکسری از آنان را هم به بیمارستان سهامیه و فاطمیه برده بودند که شبانه این‌ها را از بیمارستان مرخص کردند. به تمام دکترها گفته بودند: حق پاسخگویی به کسی ندارید. هیچ دکتری جواب‌گو نبود.

همان طلبه شمالی که از پشت بام به پایین پرتش کرده بودند نیز، با دست و پای شکسته تا اواخر شب در بیمارستان بود و به کار او رسیدگی نمی‌کردند و تقریباً اواخر شب بود که مرحوم حاج‌آقای مهدی اخوی با مرحوم حاج‌آقا علی صافی به بیمارستان نکویی رفتند. آن زمان ۶۰ تومان، مبلغ زیادی بود و این مبلغ را به یکی از کارکنان بیمارستان نکویی دادند و آن شخص نزدبانی آورد و طلبه شمالی را کول گرفت و از بیمارستان بیرون آورد و به منزل آقا آوردند. منزل آقا یک بیمارستان شده بود. همان شب مرحوم حاج‌آقا مهدی و آقای حاج‌آقا علی، چند خانه اجاره کردند، حدود ۲۰۰–۳۰۰ طلبه بودند که از آنجا آواره شده و جایی نداشتند که بروند.

داستان بیمارستان مرحوم آیت‌الله گلپایگانی نیز، از همین قضیه کلید خورد و وقتی دیده بودند که در بیمارستان‌ها به‌کار زخمی‌ها رسیدگی نمی‌شود و حتی برای خود آقا هم دکتر نمی‌فرستادند، از همان‌جا تصمیم گرفته شد که بیمارستانی برای روحانیت ساخته شود.

□ **پس فکر تأسیس بیمارستان آیت‌الله گلپایگانی از حادثه فیضیه کلید خورد؟**

• بله؛ این بیمارستان بعد از حادثه فیضیه تأسیس شد و چه خدمات بزرگی به‌همین بچه‌های انقلاب کرد که در اتفاقات انقلاب زخمی شده بودند. ساواک در بیمارستان‌های دیگر نفوذ داشت و حتی پول تیر را هم از مجروحین می‌گرفت؛ اما در بیمارستان آیت‌الله گلپایگانی اجازه ورود نداشتند و انقلابی‌ها در این بیمارستان مداوا می‌شدند و از درهائی که ساواکی در آنجا نباشد، مرخص می‌شدند تا دستگیر نشوند.

مدرسه فیضیه فضایی بسیار مفصلی دارد و از ابعاد گوناگون می‌توان به این موضوع پرداخت.

آیت‌الله دری نجف‌آبادی

در بزرگداشت یاد و خاطره جانشوز

مدرسه فیضیه عنوان کرد

قدرت امروز ایران اسلامی

از برکات حادثه

مدرسه مبارکه فیضیه است



قدرت امروز ایران اسلاهی ورشادت‌های مسلمانان در سوریه، لبنان، فلسطین و یمن مثال‌هایی از برکات جان‌فشانی‌های مردم و روحانیت در حادثه مدرسه مبارکه فیضیه است.

به گزارش خبرگزاری حوزه، مراسم بزرگداشت سالروز شهادت امام صادق ^{رحمه‌الله} و حادثه مدرسه مبارکه فیضیه به دست رژیم سفاک پهلوی در سال ۱۳۴۲ با حضور آیت‌الله مقتدایی، نمایندگان بیوت مراجع عظام تقلید و دفتر رهبری در قم و جمع کثیری از طلاب و روحانیون، از سوی دفتر مقام معظم رهبری و بیت آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی، ۶ خرداد در مدرسه مبارکه فیضیه قم برگزار شد.

آیت‌الله دری نجف‌آبادی در این مراسم، ضمن تسلیت این روز، گفت: در یکصدمین سال بازتأسیس حوزه مقدسه قم باید گفت، قم به هر کیفیت، خاستگاه مکتب اهل‌بیت ^{رحمه‌الله} است و از نگاه امام باقر و امام صادق ^{رحمه‌الله}، قم، محل درخشش مفاهیم نورانی مکتب اهل‌بیت ^{رحمه‌الله} خواهد بود.

وی با اشاره به عالم‌پوری قم از زمان غیبت صغری، گفت: در قرن اخیر و از ۱۳۰۰ هجری شمسی که آیت‌الله حائری یزدی ^{رحمه‌الله} به قم آمدند و بساط علم دین را در این شهر گسترش دادند، شاگردان ممتاز ایشان نیز به توسعه علوم دینی پرداختند؛ همه این تالش‌ها با وجود تهاجمات و مخالفت‌های حکومت زمان بود.

وی با اشاره به عالم‌پوری قم از زمان غیبت صغری، گفت: در قرن اخیر و از ۱۳۰۰ هجری شمسی که آیت‌الله حائری یزدی ^{رحمه‌الله} به قم آمدند و بساط علم دین را در این شهر گسترش دادند، شاگردان ممتاز ایشان نیز به توسعه علوم دینی پرداختند؛ همه این تالش‌ها با وجود تهاجمات و مخالفت‌های حکومت زمان بود.

نماینده ولی‌فقیه در استان مرکزی با تأکید بر تلاش جدی روحانیت از سال ۴۱ در مقابله با زورگویی‌ها و ظلم کشورهای استعمارگر، عنوان کرد: مراجع معظم تقلید، دعوت امام خمینی ^{رحمه‌الله} را لبیک گفتند و با ایشان به قیام علیه استعمار و دست‌نشانده‌های آنان در ایران پرداختند.

با بیان اینکه تا قبل از تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، زعامت حوزه علمیه قم، با آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی ^{رحمه‌الله} بود، افزود: مرحوم آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی در روزی که حادثه مدرسه فیضیه به وقوع پیوست، به جمع مردم و طلاب پیوستند و فرمودند: اگر قرار است مردم مورد ضرب و شتم واقع شوند پس من هم برای این موضوع آماده‌ام.

نماینده ولی‌فقیه در استان مرکزی حادنه مدرسه علمیه فیضیه در سال ۴۲ را با عظمت برشمرد و خاطرنشان کرد: نقش درخشنده مردم متدین و مرجعیت معظم شیعہ در پاسداری از دین و همچنین اعلامیه صریح امام خمینی ^{رحمه‌الله} مبنی بر حرام بودن تقیه از نتایج این حادثه بود.

وی گفت: قدرت امروز ایران اسلاهی، پرورش ۴۰۰۰ شهید روحانی و رشادت‌های مسلمانان در سوریه، لبنان، فلسطین و یمن مثال‌هایی از برکات جان‌فشانی‌های مردم و روحانیت در حادثه مدرسه مبارکه فیضیه است.

آیت‌الله دری نجف‌آبادی در پایان بیان کرد: امروز همچون گذشته ایدئولوژی و آرمان‌های مقدس مکتب اهل‌بیت ^{رحمه‌الله} باید توسط حوزه‌های علمیه استخراج، تدریس و تبلیغ شوند.



۰۲۵-۳۲۹۰۰۵۳۶

۰۹۱۹۶۹۱۴۴۵۰

اشتراک

افق حوزه